

- مدرسی طباطبایی، حسین، «بررسی ستیزه‌های دیرین در تحریف قرآن»، مترجم: محمد کاظم رحمتی، هفت آسمان، ش ۱۱، ۱۳۸۰.
- مصطفی زلمی، رفع ابهام نسخ در قرآن، مترجم ابوبکر حسن زاده، سنندج: انتشارات آراس، ۱۳۹۲.
- معرفت، محمد هادی، التمهید فی علوم القرآن الکریم، قم: جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه بقم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق.
- مکی قیسی، ابی محمد ابی طالب، ایضاح القرآن لئناسخه و منسوخه و معرفه اصوله و اختلاف الناس، تحقیق احمد حسن فرحات، جده، دارالمناره، ۱۹۸۶م.
- مهدوی راد، محمد علی، سیر نگارش های علوم قرآنی، تهران: هستی نما، ۱۳۸۴.
- \_\_\_\_\_، کرسی نظریه پردازی، نگاهی نو به نسخ با رویکرد نفی آن، موسسه فرهنگی فهیم، ۱۳۸۸/۸/۳.
- نحاس، احمد بن محمد، الناسخ و المنسوخ فی القرآن الکریم، بیروت-لبنان: موسسه الکتب الثقافیه، بی تا.
- نکونام، جعفر، درآمدی بر تاریخ گزاری قرآن کریم، تهران: هستی نما، ۱۳۸۰.

## معناشناسی قسم در قرآن کریم: رویکردی تاریخی و فرهنگی

احمد پاکتچی<sup>۱</sup>

صفحه: ۶۵-۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۵/۱۰/۱۳۹۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۵/۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵ / ۱۰ / ۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵ / ۵ / ۱۵

### چکیده

مفهوم قسم در قرآن کریم همواره از موضوعات مورد توجه قرآن پژوهان بوده و در این باب، به خصوص قالب تکرار شونده «لا اقسیم» چالش گسترده‌ای را هم برای مفسران، هم برای نحویان ایجاد کرده است. این در حالی است که تحلیلهای ارائه شده برای معنای «لا اقسیم» در کاربردهای قرآنی در عمل از تکلف عاری نیست و نیاز به بازنگری نیاز دارد. در این مقاله با ترکیبی از روش‌های معناشناسی تاریخی و معناشناسی فرهنگی معنای قسم بررسی می‌شود. پژوهش نشان می‌دهد که قسم در فرهنگ عرب عصر نزول، به‌سان برخی فرهنگ‌های دیگر بار معنایی منفی حمل می‌کرده است و معنایی بسیار نزدیک به نفرین و لعنت داشته است و از همین رو، ترکیب «لا اقسیم» در قرآن کریم، باید با همان ترکیب نحوی ظاهری در آن، به‌سوگند نخوردن بازگردانده شود.

**کلیدواژه‌ها:** سوگند، مفردات قرآن، معناشناسی تاریخی، معناشناسی فرهنگی، ریشه‌شناسی.

---

<sup>۱</sup> . دانشیار پژوهشکده مطالعات قرآنی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات قرآنی، تهران، ایران (نویسنده

## مقدمه

مسئله‌ای به‌عنوان سوگندهای قرآن کریم، در طول سده های اسلامی همواره توجه مفسران و قرآن‌پژوهان را به‌خود جلب کرده است. احتمالاً نخستین تألیف مستقل در این باره مربوط به ابن دُکوانِ فِهری (د ۲۴۲ق) قاری مشهور شام است؛ شمس الدین ابن جَزْری در معرفی شخصیت وی، یادآور شده است که وی کتابی با عنوان «أقسام القرآن و جوانبها» داشته است (ابن جزری، ۱۳۵۲ق، ۱/ ۴۰۵). تکملاً «وجوانبها» که ناظر به جواب قسم است، نشان می‌دهد این کتاب باید در موضوع سوگندهای قرآن کریم نوشته شده باشد؛ نه تقسیم آیات قرآن به اعتبار مضمون و محتوا که در کتب قدما از آن نیز به «اقسام القرآن» تعبیر می‌کرده‌اند و در این باره به‌خصوص از حدیثی از امام علی (ع) الهام گرفته بودند (رک حکیم ترمذی، ۱۹۹۲م، ۳/ ۲۰۳؛ شیخ طوسی، ۱۳۸۳ق، ۱/ ۹؛ سمعانی، ۱۴۱۸ق، ۱/ ۵۲). به هر روی، در طی قرن ها، این دو اصطلاح اقسام القرآن، هم پای یکدیگر - گاه برای اشاره به قسَم‌های قرآن و گاه نیز برای اشاره به تقسیمات آن - به‌کار رفته‌اند.

کتاب ابن دُکوان بر جای نمانده و تا سده هفتم قمری نیز تألیف مستقلی در باب سوگندهای قرآن کریم جز مباحثی که پراکنده و به‌مناسبت در خلال گفتارهای تفسیری دیده نمی‌شود. در آغاز سده هشتم قمری، ابن تیمیة حَرّانی (د ۷۲۸ق) در مجموعه تک‌نگاشت‌های کوچک خود، یک مقال را نیز به سوگندهای قرآنی و بحث نظری در باره آن اختصاص داد (ابن تیمیة، بی‌تا، ج ۱۳، ۳۱۴). در ادامه مسیر، شاگردش ابن قَیِّمِ جوزیِّه (د ۷۵۱ق) اثری مستقل و مُفَصَّل با عنوان *التبیین فی اقسام القرآن* نوشت که امروز کهن‌ترین مکتوب بازمانده در این مبحث است.

کم‌تر از دو سده بعد، سیوطی (د ۹۱۱ق) بحث از سوگندهای قرآن را به‌مثابه نوعی مستقل از انواع علوم قرآن و به‌عنوان نوع ۶۷ در *الاتقان* خود جای داد (سیوطی، ۱۳۸۷ق، ۴/ ۵۳ به‌بعد). به‌دنبال او، طاشکُپری‌زاده (د ۹۶۸ق) آن را به‌عنوان یکی از فروع علم تفسیر در شمار علوم اسلامی برشمرد (طاشکُپری‌زاده، ۱۳۹۷ق، ۳۷۰). در ادامه، کسانی چون حاجی

خلیفه در *كشف الظنون* و صدیق حسن خان قنوجی در *ابجد العلوم* «علم اقسام القرآن» را در شمار علوم قرآنی قلمداد کردند (حاجی خلیفه، ۱۹۴۱ م، ۱/۱۳۷؛ قنوجی، ۱۹۷۸ م، ۲/۹۱).

در میان معاصران، حمیدالدین عبدالحمید فراهی (۱۸۶۳-۱۹۳۰ م) از مفسران هند به این حوزه از مطالعه توجه کرد و کتاب *امعان فی اقسام القرآن* را نوشت؛ همچنان که در ایران نیز، اخیراً سبحانی تبریزی کتاب *الاقسام فی القرآن الکریم* را تألیف نمود (چ قم، ۱۴۲۰ ق). این توجه مجدد، نشان می‌دهد که پاسخ‌های سنتی به مسائل مربوط به سوگندها همچنان با ابهاماتی روبه‌رو بوده و مروری بر مضامین این دو اثر معاصر به روشنی نشان می‌دهد که گام‌های مثبتی به جلو برداشته شده است.

بیان وجه و حکمت سوگندهای قرآن کریم و پاسخ به اشکالات متکلمان در این باره، مسئله مقاله حاضر نیست (در این باره، رک سیوطی، ۱۳۸۷ ق، ۴/۵۳-۵۴؛ فراهی، ۱۴۱۵ ق، ۳). عالمانی که در طول سده‌ها به مبحث سوگندهای قرآن پرداخته‌اند، هم در باره عباراتی مانند «والتین و الزیتون» (تین، ۱) سخن گفته‌اند که در آن‌ها از آداب قَسَم استفاده شده و هم در باره آیاتی بحث کرده‌اند که در آن‌ها از افعالی از ماده ق س م، ی م ن و امثال آن بهره گرفته شده است. بحث مقاله حاضر در این میان منحصرأً در باره ماده ق س م است و در مقایسه با آنچه در مباحث اقسام القرآن بدان پرداخته می‌شود، خصوص مطلق دارد.

پرسش اصلی در مقاله حاضر این است که «ماده ق س م در قرآن کریم چه طیف معنایی دارد و چه گونه شناسی می‌توان از کاربردهای آن به دست داد؟». روش کار بسته در بخشی از مطالعه ریشه شناسی و معناشناسی تاریخی و در بخش دیگر معناشناسی فرهنگی است. در مواضعی از مقاله، برای حل گره‌های موجود در مسئله، از روش گونه‌شناسی ساخت معنا نیز بهره جسته شده است.

#### ۱. گونه‌شناسی کاربردهای ریشه

در فهم امروز ما، قَسَم به معنای کلامی است که در آن کسی یا چیزی مقدس و ارجمند را برای تأکید بر درستی سخن یا صحت انجام کاری یاد کنند یا گواه بگیرند (انوری،

۱۳۸۱، ۶/ ۴-۵۵۳؛ اما کاوش در کاربردهای قرآنی، نیازمند مُداقّه در کاربردهای مادهٔ ق س م در قرآن کریم و ریشه‌های آن در فضای زبانهای سامی است.

#### الف) معنای ماده در عربی

در عربی مادهٔ ق س م در کاربرد فعلی و ساخت ثلاثی مجرد به معنای اصلی «بخش کردن» است. همچنین، گس‌ترش‌های معنایی<sup>۱</sup> چون پراکنده و متفرق کردن، و اندازه‌کردن دارد. در کاربرد اسمی نیز، معانی دهش و عطا، رأی، شک و تردید در کار (تَفَرُّقٌ بِال)، اندازه و بهره و نصیب را دارا است (صفی‌پوری، ۱۲۹۸ق، ۳/ ۱۰۲۴-۱۰۲۵).

معنای سوگندخوردن که از قوی‌ترین معانی این ماده در ع ربی است، تنها در ابواب ثلاثی مزید از ق س م دیده می‌شود. ضمناً، در انتقال از عربی قرآنی<sup>۲</sup> به عربی مدرسی<sup>۳</sup>، مادهٔ ق س م در این طیف از معنا دچار ارتقاء شده، از معنای منفی به معنای خُنثا گراییده است؛ تغییری که بی‌توجهی به آن مشکلاتی در فهم معنای این ماده در کاربردهای قرآنی پدید آورده، و تکلف‌هایی در پی داشته است.

معنای پیش‌گویی کردن و کهنان کردن برای مادهٔ ق س م را لغویان عرب ثبت نکرده‌اند؛ اما ارتباطی میان این مادهٔ ق س م با پیش‌گویی کردن در ترکیب «استقسام بالازلام» آشکارا دیده می‌شود (مائده، ۳) و در برخی کاربردهای دیگر قرآنی هم - چنان که خواهد آمد - این معنا مُرَجَّح است؛ پس می‌توان وجود معنای پیش‌گویی کردن در میان معانی این ماده در زبان عربی قرآنی را ثابت دانست که در عربی مدرسی متروک شده است (دربارۀ استقسام، رک Fahd, 1996, 180-183).

---

1. Semantic extensions  
2. Quranic Arabic  
3. Classical Arabic

**(ب) معنای ریشه در دیگر زبان‌های هم‌خانواده با عربی**

همزاد<sup>۱</sup> عبری قسم، קסם (QSM) است که عین الفعل در آن «سامخ» و نه سین است. مشتقات فرعی آن عبارت‌اند از: קסם (qāsam) که در باب فُعَل<sup>۲</sup> - باب ثلاثی مزید معادل حالت مجهول از باب تفعیل عربی - ناظر به عاری شدن است؛ چه عاری شدن از میوه و چیده شدن آن برای درخت و چه لخت شدن و در آوردن لباس برای انسان (Gesenius, 1939, 890). همچنین، קסם (qesem) در این زبان به معنای کهنات است (همان).

در گروه زبان‌های کنعانی، واژه فنیقی NQŠM که برگردان پیشنهادی محتمل برای آن سهم و بهره است (Zammit, 2002, 339)، نه تنها در ارزش معنایی مُرَدَد است، بلکه برخلاف همه زبان‌های شمالی مرکزی در عین الفعل خود شین دارد و چه بسا با ریشه مورد بحث ارتباطی نداشته باشد.

در آرامی ترگوم، קסם (qāsam) به معنای بریدن و کنده کاری کردن و معنای ثانوی آن هم تصمیم گرفتن (Jastrow, 1903, 1396-7) است. همچنین، واژه קסם (qesam) به معنای کهنات (همان) نیز در این زبان دیده می‌شود. در هر دوی این کاربردها نیز، عین الفعل سامخ است.

در سریانی عین الفعل کاملاً به صاد تبدیل شده است؛ واژه קסם (qesmā) به معنای بخت و قدر (Costaz, 1986, 327) و ریشه فعلی קסם (qsm) نیز به معنای پیش‌گویی کردن و کهنات کردن است (همان).

در تدمری واژه QSM? به معنای توزیع (Hoftijzer, 1995, 1018) و ریشه فعلی QSM به معنای پیش‌گویی کردن و کهنات کردن ثبت شده است (همان).

---

1. Cognate

2. Puṣṣal

در کتیبه های عربی جنوبی، دو ریشه با دو کتابت و ظاً هرأ یک تلفظ وجود دارد :  
 QS<sub>3</sub>M با عین الفعل S<sub>3</sub> به معنای بخش، سهم و بهره (Beeston, 1982, 109) و QS<sub>1</sub>M با عین  
 الفعل S<sub>1</sub> به معنای سوگند دسته جمعی و قسامه (همو، ۱۰۸). از همین ریشه، واژه MQS<sub>1</sub>M  
 به معنای معجزه وجود دارد (Leslau, 1992, 446) که معنای اخیر با پیش گویی کردن در  
 ارتباط است.

در زبان گعزی، ماده فعلی  $\phi\psi\sigma$  (QŠM) با جایگزین  $\phi\hat{\sigma}$  (QSM) با عین الفعل šaut  
 (معادل شین عبری) یا عین الفعل sāt (معادل سامخ عبری)، به معنای درو کردن کشت، چیدن  
 میوه، و گردآوری محصول (Leslau, 1992, 446) و ماده فعلی  $\phi\hat{\sigma}$  (QSM) فقط با  
 عین الفعل sāt (معادل سامخ عبری) نیز به معنای پیش گویی کردن و انجام دادن اعمال جادویی  
 است (همان).

#### پ) تحلیل کاربردها

از نظر واجی، هم در سریانی و هم در زبان های جنوبی حاشیه ای، عین الفعل وضعیت  
 ناپایدار دارد؛ ولی برآیند همه زبان های ذکر شده، اصالت حرف سامخ به عنوان عین الفعل  
 است و در عربی نیز این سامخ است که به سبب حذف آن از نظام واجی عربی به سین تبدیل  
 شده است.

از نظر معنایی، معنای جدا کردن، بخش کردن در همه گروه ها دیده می شود. با وجود این،  
 گسترش های آن بسیار متنوع است : بخش کردن در عربی، عاری شدن در عبری، بریدن و  
 کنده کاری کردن و حتی تصمیم گرفتن در آرامی، بخت و قدر در سریانی، توزیع در تدمری،  
 بخش و سهم در سبایی و درو کردن و میوه چیدن در گعزی. این میزان از تنوع نشان از آن  
 دارد که معنای مشترک مربوط به زمانی بسیار قدیم است و هر یک از این زبان ها در  
 گروه های خود در عین این که همه از معنای اولیه «جدا کردن» قدری فاصله گرفته اند، برای  
 پدید آوردن گسترش های جدید نیز فرصت داشته اند.

در مقایسه، معنای پیش‌گویی کردن و کهنات از ثبات چشمگیری برخوردار است و در همهٔ زبان‌های یادشده بدون تغییر دیده می‌شود. این در حالی است که در عربی جنوبی و هم‌گزی میان این معنا با معنای مشتق از جدا کردن، تفاوتِ واجی نهاده شده که قرینه‌ای بر متمایز فرض شدن ریشه است.

برخی صاحب‌نظران مانند زامیت به سادگی اقسام در باب افعال به معنای قسم خوردن را همزادی برای واژه‌های سامی به معنای پیش‌گویی‌کردن و کهنات کردن گرفته‌اند (Zammit, 2002, 339) اما شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد نباید معنای قسم خوردن در عربی از پیش‌گویی کردن ساخته شده باشد. از نظر معنایی، کهنات با تمام گسترده‌گی انواعش، از مقولهٔ خبرگیری از آینده و پیش‌گویی است؛ در حالی که قسم نوعی انشاء است؛ انشاء یک تعهد به درستی‌گفتاری در حال یا حتمی بودن رفتاری در آینده است. این معنا نسبت آشکاری با کهنات ندارد. از نظر صرفی نیز در عربی قرآنی، باب‌های مزید به کار گرفته شده برای ساختن معنای سوگند، تنوع بیشتری دارد و افزون بر باب افعال که میان هر دو معنا مشترک است، مفاعله و تفاعل نیز برای معنای قسم به کار رفته است.

## ۲. مراحل شکل‌گیری معنای قسم در عربی

چنان‌که دیده شد، از نظر معناشناختی سه معنای محوری برای ریشهٔ قسم در زبانهای سامی وجود دارد: یکی جدا کردن و بخش کردن، دیگری کهنات کردن و پیش‌گویی کردن و سومی سوگند خوردن. برای فهم بهتر معنای این ریشه در قرآن کریم، شناخت مراحل شکل‌گیری این معانی برای ریشه ضروری است.

### الف) پی‌جویی از ریشهٔ ثنایی

گام نخست بدین منظور آن است که پیشینهٔ معنای واژه را در ریشه‌های ثنایی بجوییم. در جست‌وجو از ریشهٔ ثنایی، احتمال‌های زیر مطرح است:



الف) ساخت پسوندی  $KS + M$ <sup>۲</sup>

ب) ساخت پیشوندی  $K + SM$

ج) ساخت دوئنی  $KS + SM$  و سپس حذف هجای مکرر<sup>۳</sup>

در باره حالت الف به تفصیل سخن خواهیم گفت. اما دو حالت ب و ج در صورتی قابل

تکیه هستند که که ریشه ای به صورت  $SM^*$  با ارتباط معنایی موجّه در سامی و شاید پیش تر در آفروآسیایی وجود داشته باشد. تنها ریشه ای که با ترکیب یادشده سازگاری دارد، واژه آفروآسیایی  $simV^*$  با جایگزین  $simV^*$  در بازسازی دال-گاپولسکی، یا  $süm^*$  در بازسازی اورل و استولبوا به معنای نام و اسیم است (Dolgopolsky, 1996, N2064; Orel & Stolbova, 1995, N 2304). به عنوان اشتقاقی از همین واژه، ریشه فعلی  $sim-$  به معنای جدا کردن و سخن گفتن نیز بازسازی شده است (همان، شم ۲۲۴۴). در میان معانی سه گانه  $Q$  س م در زبان های سامی، پیش گویی کردن با معنای سخن گفتن کمابیش قابل توجیه است؛ معنای بخش کردن به کلی با آن بی تناسب است و معنای سوگند خوردن هم می تواند با معنای «صداکردن به نام» ارتباط داشته باشد.

از نظر گونه شناسی ساخت معنا، نمونه هایی از ارتباط میان سوگند خوردن با صداکردن یک نام در فرهنگ های مختلف دیده می شود که با فوهنگ امروز ما نیز قابل درک هست. از فرهنگ های هندواروپایی، واژه فارسی سوگند، به احتمال قوی، از ریشه ایرانی باستان  $sauk-$  به معنای خواندن و سخن گفتن، از ریشه هندواروپایی باستان  $kau-k^*$  به معنای بانگ زدن، و همزاد با لاتویایی  $saukt-$  به معنای صدا کردن و نامیدن است (Pokorny, 1959, 536).

۱. کاربرد تعبیرهای پسوند و پیشوند در باره افزونه هایی که فاقد واکه هستند و در چارچوب اوزان سامی قرار می گیرند، توأم با مسامحه است.

۲. حرف  $K$  منشأ معمول و متعارف برای واج  $Q$  (ق) در عربی و غالب زبان های سامی است.

حسن دوست، ۱۳۸۳، ۳ / ۱۷۹۰). از فرهنگهای آلتایی نیز، واژه xara- در زبان بائوآن (از شاخه مغولی)، از واژه آلتایی باستان \*xērī- به معنای فریاد زدن و صدا کردن کسی ساخته شده است (Dolgopolsky, 1996, N1150).

البته با وجود این ساختها و مطرح بودن این احتمال، بر آنیم که ماده ق س م در عربی، ترجیحاً نه از بُن ثنایی \*SM بلکه از \*KS ساخته شده است؛ با فرض ساخت از \*SM نه می توان معنای منفی موجود در ماده ق س م را توضیح داد و نه خشونت نسبی که در معنای آن دیده می شود. افزون بر این، در باره ج زه اول یعنی -K نیز مشکلی مهم وجود دارد: نه چنین پیشوندی در زبان های سامی شناخته شده است و نه واژه ای با ساخت K̄Y, K̄W, K̄Z وجود دارد که با این ترکیب تناسب معنایی داشته باشد.

اما در باره ساخت ساخت K̄S + M که مرجح دانسته شد، باید گفت این ریشه ثنایی را در آفراسیایی با دو سنخ کاربرد می شناسیم: کاربردهای اسمی و کاربردهای فعلی. کاربرد اسمی \*kas- به معنای استخوان است که در شاخه های مختلف این خانواده مشترکاً دیده می شود (Dolgopolsky, 1996, N999; Orel & Stolbova, 1995, N1557). بازمانده معنای اسمی استخوان را می توان در کاربرد عربی زیر بازجست: قَسَّ ما علی العظم: یعنی هر چه بر استخوان بود از گوشت و مغز آن را خورد (صفی پوری، ۱۳۹۶، ۳ / ۱۰۲۳)؛ یعنی به اصل استخوان رسید.

همچنین، از این ریشه با تکیه بر مؤلفه سخت بودن، دو نوع ساخت ثلاثی مضاعف و ناقص در سامی انجام شده است: یکی kss به معنای اس و اساس بودن که بازمانده های آن اینها است: واژه آرامی קַשְׁשָׁא (qaššišā) به معنای پیر و پیرتر و گسترش آن به مرد روحانی، کشیش (Jastrow, 2/1433; Leslau, 1991, 447)، ریشه سریانی ܩܫܐ (qš) به معنای پیر بودن و پیر شدن (Costaz, 1986, 332) و ریشه عبری קַשְׁשׁ (qšš) تقریباً به همان معنا (Gesenius, 1939, 905). دیگری، ksy, ksw به معنای سخت شدن (همچون استخوان) که بازمانده های آن در سریانی ܩܫܐ (qšā) به معنای سخت و جامد (Costaz, 1986, 332) و در

عربی فعل قَسَا یَقْسُو به معنای سخت شدن است (فیروزآبادی، ۱۳۴۴ق، ۴/۳۷۸) و به خصوص برای سخت شدن قلب به کار می رود. کاربردهای آن در قرآن کریم سه بار به صورت فعل ماضی «قَسَت»، سه بار به صورت اسم فاعل قاسیة و یک بار مصدر قَسوة، همگی در باره سخت شدن قلب است.

کاربردهای فعلی \*kVs- نیز، به معنای چیدن و جدا کردن چیزی از بدنه اصلی است. به طور خاص، این معنا گاه به طیف های مختلف از بریدن و جدا کردن نیز گسترش یافته است (Dolgopolsky, 1996, N990, N992). اورل و استولبوا این فعل را با معنای «زدن» بازسازی کرده، و معنای شکستن را گسترش معنایی آن انگاشته اند (Orel & Stolbova, 1995, N1959). آنان در خانواده آفروآسیایی، در زبان چادی شرقی \*kVs- به معنای شکستن و زدن، در چادی غربی \*kwas- به معنای زدن، در زبان کوشی شرقی سفلی \*kos-<sup>۱</sup> به معنای کوبیدن و با نوک سوراخ کردن (مانند عمل دارکوب)، و در زبان کوشی شرقی علیا \*kas-<sup>۲</sup> به معنای سوراخ کردن را به عنوان بازمانده های این ریشه نشان داده اند (همان).

آنان بازمانده های سامی این ریشه را که در مقاله حاضر محور بحث است، شناسایی نکرده اند؛ ولی همزادهای آن در زبان های مختلف سامی وجود دارد و معنای غالب بر آن، چیزی را از یک کل بریدن و جدا کردن، و تنها در برخی زبان ها، زدن است. این بازمانده ها عبارتند از: واژه عبری קָסַס (qāsas) به معنای لخت شدن و چیدن هشدن میوه درخت (Gesenius, 1939, 890)، در آرامی ترگوم קָסַס (qāsas) به معنای بریدن و گازگرفتن (Jastrow, 1903, 2/1397)، ماده رباعی קָשַׁשׁ (qšqš) به معنای زمین زدن، زدن، به شدت تکان دادن و حتی طنین انداختن صدا (همو، ۲/۱۴۳۱-۲) و در اکدی واژه qīšu(m) به معنای

---

1. LEC (Lowland East Cushitic)  
2. HEC (Highland East Cushitic)

اعطا شدن و هدایای وقف شده (Black, 2000, 289). در عربی هم کاربردهای زیر را می توان برشمرد (رک صفی پوری، ۱۲۹۶، ۳/۱۰۲۳):

✓ قَسَّ: سخن چینی کردن و با سخن زشت آزار دادن؛

✓ قَسَّوس: ماده شتری که تنها چرا می کند.

✓ قَسَّتِ النَّاقَةُ: شتر ماده تنها چرا کرد.

در مقام داوری در باره این که میان دو معنای زدن و جدا کردن کدام یک کهن تر است، شواهد نشان می دهد بازسازی دالگاپولسکی صحیح تر است. وجود معنای سوراخ کردن در کوشی شرقی سفلی از یک سو، و غلبه معنای جدا کردن در سامی از سوی دیگر، دلیل بر ارجحیت گفته دالگاپولسکی است. قرینه دیگر بر این ترجیح، وجود یک ریشه جایگزین، به صورت \*kūç-, \*kaç- (بر اساس نظام واجی عربی یعنی تبدیل قس به قص) در آفروآسیایی به معنای بریدن (Orel & Stolbova, 1995, N1531) یا بریدن به اجزاء و قطعه قطعه کردن (Drosdowski, 2008, N998) است که اساساً معنای زدن و کوبیدن در آن وجود ندارد و فرعی بودن معنای زدن از آن آشکار می شود.

بازمانده های ریشه جایگزین به صورت ثلاثی مُضَاعَف QŞŞ یا معتل ناقص QŞY، QŞW در همه گروه های سامی به معنای کوتاه کردن و جدا کردن وجود دارند (رک مشکور، ۱۳۵۷، ۲، ۷۹۲؛ Leslau, 1991, 451)؛ همزاد عربی آنها فعل قَصَّ است که برای کوتاه کردن ناخن، مو و پر به کار می رود (صافی پور، ۱۲۹۶، ۳/۱۰۳۱) و فعل قَصَى یَقْصُو به معنای جدا افتادن < دور افتادن (همو، ۳/۱۰۳۲-۱۰۳۳) که در صفت تفضیلی «أَقْصَى» در قرآن کریم به کار رفته است (مثلاً اسراء، ۱).

در باره معانی پسوند -M و کارکرد صرفی آن در این مجال امکان سخن گسترده وجود ندارد؛ ولی به اجمال می توان گفت که در اینجا معنای شباهت و همسانی دارد. یکی از کارکردهای اصلی این پسوند، آن است که به افعال افزوده می شود و از آن ها معنای «انگار آن کار را انجام دادن» می سازد. بر اساس مجموعه داده های ارائه شده، با تکیه بر این

صورت‌بندی ساخت که پیشنهاد مقاله حاضر است، معنای ق س م انجام دادن فعلی شبیه به معنای اصلی ق س است، یعنی: «انگار چیزی را از بدنه اصلی جدا کردن». به نظر نمی‌رسد هیچ یک از معانی ماده ق س م، مستقیماً از \*kas- به معنای استخوان ساخته شده باشند؛ هر چند که در مجال دیگری، ارتباط معنایی بین سوگند خوردن و استخوان نیز خود جای مطالعه دارد.

### ب) گسترش معنایی ریشه ق س م

گفته شد که ماده ثلاثی ق س م به نظر بر اساس ریشه ثنائی آفروآسیایی \*KS در فضای زبان سامی ساخته شده و معنایی برابر «انگار چیزی را از بدنه اصلی جدا کردن» را حمل می‌کرده است. در میان گروه‌های زبانهای سامی، در گروه شمالی حاشیه ای با شاخص اکدی، هیچ نمونه‌ای از کاربرد ماده ق س م دیده نمی‌شود؛ اما در گروه‌های دیگر چنین کاربردهایی را می‌توان دید. معنای این وضعیت آن است که ماده ثلاثی ق س م، پس از جدایی آن گروه، یعنی در هزاره دوم پیش از میلاد پدید آمده است.

مفهوم جدا کردن یک جزء از کل و بدنه مفروض — چنان که دیده شد — با تنوع قابل ملاحظه‌ای در زبانهای سامی کاربرد دارد و معنای تشبیه و «انگار» غالباً در آن مشهود است. با این حال، برخی گسترش‌های معنایی تنها در بافت فرهنگی خاص و حتی بر پایه باورهای دینی خاص قابل درک هستند. یکی از این گسترش‌ها که بر باور دینی خاص استوار بوده، ساخت مفهوم بخت و قسمت از ریشه ق س م است؛ مبنای این ساخت یک تلقی دینی بوده است با این انگاره که نعمتها و خواسته‌ها — از نعمتهای مادی گرفته تا معنوی و حتی زیبایی در چهره — در جهان تحت فرمان خدا، خدایان، خزائنی دارد که تجلی همان کلّ مورد نظر در بحث حاضر است و خدا، خدایان بهر یک از انسانها از آن کل، سهمی عطا می‌کنند که بهره و نصیب او است. دریافت این بهره تجلی همان جزء است که از بدنه خود جدا می‌شود. در زبانهای سامی بخصوص در واژه سریانی *ܩܣܡܐ* (qesmā) و واژه عربی *قِسْم*، این معنای دینی را می‌توان بازجست.

از نظر گونه شناسی ساخت معنا، انتقال از معنای «جدا کردن و سهم دادن» به معنای «قسمت و سهم مقدر هر کس» در زبانها و فرهنگهای دیگر هم نظیر دارد. از جمله، می توان به واژه فارسی بخت اشاره کرد که صورت ایرانی باستان آن -baxta\* صفت مفعولی به معنای «تقسیم شده، معین، مقدر»، از ریشه فعلی -bag\* به معنای تقسیم کردن و اختصاص دادن مشتق شده است (رک حسن دوست، ۱/ ۴۱۲). واژه (čast') часть هم به معنای بخت و قسمت در زبان اصلی، در پیشینه به معنای بخش و بهره است و از ریشه فعلی \*kendt\* در اسلاوی باستان ساخته شده است (پاکتچی، ۱۳۹۵، ۳۸-۳۶).

به نظر می رسد معنای کهنانت کردن، گام بعدی در گسترش معنای بخت و قسمت باشد؛ از آن رو که کار اصلی کاهنان پیش گویی کردن آینده افراد و بیان مُقَدَّرَات (و رزق مقسوم) مردم برای آنان بود، این ساخت کاملاً قابل درک به نظر می رسد.

با توجه به این که ماده נבֿ (NB?) در زبانهای عبری و آرامی معنای پیش گویی کردن دارد و در عبری נבֿ (navi?) به معنای معنای پیش گو کاربرد داشته است (Gesenius, 1939, 611; Jastrow, 1903, 2/868-869)، معنای ق س م بهتر روشن می شود. می دانیم که در سخن از انبیاء بنی اسرائیل در فرهنگ یهود، از آن باب که پیش گوی آینده شوم آن قوم بودند، همین عنوان «نویی» (~ نیی) بر ایشان اطلاق می شده است؛ ولی هرگز عنوانی از ماده ق س م برای آنان به کار نرفته است. پیش گویی «نویها» دارای منشأ الهی دانسته می شد، اما به نظر می رسد آن عمل کهنانت که از آن با ماده ق س م سخن گفته می شد، در مقایسه نامقدس و منفی تلقی می شده است.

گسترش معنایی دیگر که مستقیماً از معنای دیرین ق س م صورت گرفته است و تنها در زبانهای عربی شمالی و عربی جنوبی کتیبه ای<sup>۱</sup> دیده می شود، کاربرد ماده ق س م برای

1. ESA (Epigraphic South Arabic)

معنای سوگند خوردن است که باز تحلیل آن جز با درک شرایط فرهنگی خاص مُیسّر نیست. ساخت معنای سوگند خوردن از «انگار چیزی را از بدنه اصلی جدا کردن» بر اساس یک الگوی استعاره اتفاق افتاده است. هر چه بود، در قسم به معنای سوگند خوردن، نوعی بریدن چیزی از بدنه آن و جراحت وارد کردن — البته به طور استعاری — وجود داشت که همچون کاربرد قبلی، به ماده ق س م ارزش نامقدس و ترسناک می داد.

در اقوامی با فرهنگ بدوی چه از خویشاوندان عرب و چه از غیر خویشاوندان ساخته‌های مشابهی را می توان از نظر گونه شناسی ساخت معنا بازجست. نمونه‌ای خویشاوند درون خانواده آفروآسیایی، در زبان چادی مرکزی دیده می شود که در آن، واژه \*hu-dVm- به معنای سوگند خوردن و لعنت کردن است (Orel & Stolbova, 1995, N1194) که خود از ریشه HDM\* به معنای درهم شکستن گرفته شده است. ریشه اخیر توسط نگارنده بازسازی شده است و بازمانده آن در زبانهای سامی، HDM به همان معنا در زبانهای آرامی و گعزی و ه دم در عربی است (Zammit, 2002, 416). در خانواده آلتایی نیز ارتباط مشابهی دیده می شود؛ واژه ترکی باستان \*sök- به معنای نفرین کردن (Starostin, 2003, 1304)، از ریشه sök- به معنای دریدن و شکافتن گرفته شده است (همو، 1305).

باید توجه داشت حتی در مواردی که ماده ق س م در زبانهای سامی معنای نوعی از سخن گفتن — به جز سوگند خوردن — را دارد، باز هم دربردارنده معنایی چون سخن چینی کردن و زخم زبان زدن است که بار معنایی منفی دارد. معنای گفتن در آن ثانوی است و معنای ریشه‌ای همان بریدن و زخم زدن است (در این باره، رک پاکتچی، ۱۳۹۵، ۱۱۹ بکه در واقع، از آنجا که مفهوم قسم در مسیر ساخت خود، از گسترش «بریدن و زخم زدن» پدید آمده است، می توان انتظار داشت که در عربی کهن، همواره یک بار معنایی منفی را با خود حمل می کرده است؛ این بار معنایی منفی در عربی قرآن نیز همچنان برجای مانده که در ادامه بحث، به تناسب کاربردها تحلیل شده است.

در پایان بحث در باره اشتقاق قسم به معنای سوگند خوردن از نوع خاص جدا کردن و بریدن، باید گفت از نظر لغوی یک نکته روشن در باره قسم وجود دارد؛ صورت فعلی از این ریشه به معنای سوگند خوردن هرگز در ثلاثی مجرد دیده نمی شود و تنها در ابواب ثلاثی مزید کاربرد دارد؛ این کاربرد غالباً به صورت اَقْسَمَ در باب افعال است (مثلاً اعراف، ۴۹)؛ اما برای اشاره به سوگند خوردن در یک رابطه تعاملی، از قاسَمَ در باب مُفَاعَلَه (اعراف، ۲۱) و تَقاسَمَ در باب تَفَاعُل (نمل، ۴۹) نیز استفاده شده است. صورت ثلاثی مجرد قَسَمَ تنها به معنای بخش کردن و تقسیم کردن دیده می شود که در قرآن کریم هم کاربرد دارد (مثلاً زخرف، ۳۲). آنچه گفته شد قرینه‌ای است که نشان می دهد معنای سوگند خوردن در این ماده نسبت به معنای جدا کردن و بخش کردن جدیدتر است.

#### پ) ارزش معنایی منفی در آیین سوگند

افزون بر آنچه در باره ارزش منفی ماده قسم از دیدگاه ریشه شناسی گفته شد، بجاست که در این بخش از مقاله به وجود چنین بار منفی از منظر گونه شناسی ساخت معنا در فرهنگهای مختلف نیز مروری داشته باشیم. یکی از ابعاد این ارزش منفی، در ارتباط میان معنای سوگند خوردن و نفرین کردن در برخی زبانها ظاهر می شود. به عنوان یکی از خویشاوندان نزدیک عربی، باید به زبان آگدی اشاره کرد که در آن، ریشه ثلاثی WM? هم به معنای سوگند خوردن و هم نفرین کردن کاربرد داشته است (Black, 2000, 433; ) (Dołgopolsky, 2008, N2491). شبیه چنین ارتباطی در زبانهای اسلاوی از خانواده هندواروپایی نیز دیده می شود. در روسی واژه (kljast'') клѣсть و در لهستانی kłac به معنای سوگند خوردن و نفرین کردن هر دو به کار می روند و بازگشت آنها به واژه kłeti در اسلاوی باستان، به معنای نفرین کردن و ترساندن است (Shanski, 1994, 135). واژه آلبانیایی be به معنای سوگند، با واژه های روسی (bedá) беда به معنای بدبختی و سختی، و واژه صربى - کروآتی bijèda به معنای بدبختی و اندوه هم ریشه است (Derksen, 2008, 38-39).



کنستانتینیدو در پژوهشی، رابطه نزدیک میان سوگند و نفرین را در یونان باستان نیز نشان داده است (Konstantinidou, 2014, 6-47).

گونه دیگر ارتباط معنایی، در مواردی است که میان معنای سوگند خوردن با معنای دشنام دادن و سخن زشت گفتن پیوستگی وجود دارد. از میان خویشاوندان نزدیک عربی، چنین رابطه‌ای در زبان گعزی و عربی جنوبی دیده می‌شود. واژه گعزی *maḥala* (ማሐለ) به معنای سوگند خوردن و واژه عربی جنوبی *MḤLY-M* به معنای اسمی سوگند، در کاربرد کهن‌تر، معنای بدزبانی کردن دارد و همزاد آن در عربی شمالی، *مَحَلّ* به معنای سعایت کردن، دسیسه کردن و فریب دادن است (Leslau, 1991, 335؛ فیروزآبادی، ۴، ۴۹).

در خانواده هندواروپایی، نمونه‌ای از این گونه معنایی را می‌توان در واژه فرانسه *jur* و واژه انگلیسی *swear* دید که به عکس، معنای کهن‌تر آنها سوگند خوردن و معنای جدیدترشان بسا یک‌تن‌زل م‌معنایی، دشنام دادن و سخن زشت گفتن است (Robert, 1973, 956-957; Webster, 1985, 1176).

باید گفت که دو گونه ارتباط معنایی میان سوگند خوردن و دشنام دادن وجود دارد؛ یک نوع از آن حاصل کاسته شدن از ارزش اجتماعی قسم به دلیل تبدیل شدن آن به یک *لَقَلَقَة* زبان است که در فرهنگهای مختلف دیده می‌شود؛ بخصوص در اروپا نشان داده شده است که از دوره رنسانس با کاهش ارج باورهای مذهبی، ارزش سوگند نیز به شدت به سمت نزدیک شدن به کاربرد عرفی دشنام رفته است (Mohr, 2013, 129...). اما گونه دیگر از ارتباط که در همان سنتهای باستانی هم دیده می‌شود و ربطی به تحولات مدرن ندارد، سوگندی است که شخص همچون یک نوع دشنام به خود یا عزیزان خود می‌داده است. عملاً این قبیل دشنامها، طیفی از سوگندها را تشکیل می‌دهد. این نوع دشنام که لیونگ آن را «دشنام آیینی» می‌نامد، گونه‌ای از ارتباط میان دشنام دادن و سوگند خوردن را تبیین می‌کند (Ljung, 2011, 114...) که برای مقاله حاضر که به دنبال بازخوانی فرهنگ کهن است، اهمیت بیشتری دارد.

در دوران معاصر وقتی سخن از قسم خوردن به امری مقدس مانند خداوند — به هنگام شهادت در دادگاه ملی به مناسبتی دیگر — مطرح می شود، مُتَعَلِّقُ قَسَم، یعنی آنچه بدان قسم خورده می شود و بعد از بقاء قسم قرار می گیرد، تنها به عنوان تضمینی برای درستی سخن ملی درستی عملکرد در ذهن ما مطرح است؛ ولی در گذشته های دور مسئله بسط و پیچیده تر بوده است. شکی نیست که در بافت فرهنگی مکالمه با بی امری مهم باشد و مخاطبان قسم مطمئن باشند که دست کم برای قسم خورنده متعلق قسم از اهم بی والا بی برخوردار است؛ ولی چگونگی حضور متعلق قسم در فرآیند قسم، از نظر انسان شناسی تاریخی درخور تأمل و ژرف نگری است.

در برخی از فرهنگ های کهن، زمانی که کسی به خدا ملی خدا ملی قسم می خورد، اعضاء و اجزاء بدن آنان را متعلق قسم و گروگان درستی مدعای خود قرار می داد و این رفتار معنایش آن بود که در صورت راست نبودن قسم، بر آن وجود قدسی آس بی ملی دستکم اهانتی وارد خواهد شد. در فرهنگ ژرمنی های ماقبل مسیحیت، یکی از رایج ترین سوگندها، قسم خوردن به «سنگ و استخوان» بود که در آن مقصود از سنگ، چکش سنگی تور<sup>۱</sup> — خدای رعد و یکی از مهم ترین خدا ملی ژرمن — بود و مقصود از استخوان، استخوان های دسته ای از خدا ملی که اسی<sup>۲</sup> نامیده می شدند (Guerber, 1992, 11, 52). معنای اللفظی یک زبان رَدِ رایج در زبان آلمانی<sup>۳</sup>، قسم خوردن به سنگ و استخوان است. این مثل در محتوا البته ناظر به آنجا است که شخصی برای دفاع از سخن ملی رفتار خود، پای هم ة مقدسات را به ملی می کشد (Drosdowski, 1996, 1208).

---

1. Thor

2. Æsir

3. Stein und Bein Schwören

در مسیحیت سده‌های میانه زنی نمونه‌هایی از این نوع قسم به خون خدا و استخوان خدا (مسیح (ع) یا خدای پسر) وجود داشته است و بازمانده‌های آن در فرهنگ امروز مسیحی نیز، کاربرد دارد (Ljung, 2011, 11; Mohr, 2013, 8). در فرهنگ ایرانی هم قسم خوردن به جان عزیزان، نوعی گروگان گرفتن و در معرض خطر قرار دادن آنان در صورت عدم صدق تلقی شده، و مُلَحَق به هم‌ین نوع قسم است.

شواهد روشن تاریخی وجود دارد که نشان می‌دهد زم‌ئ فرهنگ‌ی مشابهی برای قسم در فرهنگ عرب پیش از اسلام ن‌ی وجود داشته، که نظرمند بررسی در پژوهشی مستقل است؛ ولی آنچه یادکرد آن هرچند به اجمال در مقاله حاضر اهم‌یت دارد این است که قسم خوردن می‌تواند متضمن نوعی تهدید — در واقع باور به نوعی تهدید — برای متعلق قسم ن‌ی باشد. این در حالی است که در دوره پس از اسلام، با توجه به باوری که درباره بی‌همتا بودن و تهدیدناپذیری بودن خدا وجود داشت، آن باورهای جاهلی درباره تهدیدپذیری خدا ن‌ی فراموش شد و این فراموشی زم‌ئ آن را فراهم کرد تا ارتباط معنایی با این تهدید ن‌ی به آسانی برقرار نگردد. با توجه به آنچه در باره معنای تاریخی ماده قسم گفته شد، قَسَم و اقسام به معنای درهم شکستن چیزی می‌تواند ناظر به آن تهدیدی باشد که در فرهنگ عرب پیش از اسلام در پس مفهوم قسم نهفته بوده، و قسم خوردن به چیزی، معنای درهم شکستن آن را ن‌ی حمل می‌کرده است. این نوع جملات به وجود آن که با لفظ خبری بطن می‌شدند، ولی متضمن نوعی انشاء بودند؛ درست شبیه تعابیری در فارسی مثل این جمله از شکر تلخ شهری که می‌گویند: «بچه‌ها را کفن کردم کار خودش است» (انوری، ۱۳۸۱، ۶/۵۸۶۱).

با در نظر گرفتن این نکته‌ها، می‌توان در طفت چه گونه در سوره واقعه وقتی موضوع قسم خوردن به «مواقع نجوم» مطرح می‌شود، آبی به صراحت بطن می‌دارد «اگر بدانین، این قسمی بسطو بزرگ است» (واقعه، ۷۶)؛ عبارتی که به بزرگی تهدید در این قسم اشاره دارد. همچنین، در آغاز سوره بلد، زمانی که موضوع قسم خوردن به «این سرزمین» (مکه) مطرح شده، این نکته نیز تذکر داده شده که «چه گونه وقوع چنین قسمی ممکن است؛ در

حالی که تو — بطلببر (ص) — در آنجا ساکن هستی» (بلد، ۲) و وقوع آن می تواند به مثابف تهدیدی برای تو بکن تلقی گردد. البته، چنان که دینی بچ و خواه بچ دینی، عملاً این قَسَم ها واقع نشده اند و تهدید با فرض وقوع قسم بوده است.

### ۳. ساختار کاربردهای قرآنی ماده قَسَم

بر پایه ساخت نحوی و صورت بندی همشینها می توان کاربردهای قرآنی از ماده ق س م را — البته فارغ از معنای بخش کردن و صرفاً در طیف معنایی سوگند خوردن تا پیش گویی کردن — در چند گروه زیر طبقه بندی کرد:

#### الف) کاربرد قسم در قالب صورتهایی تکرار شونده

در آیاتی از قرآن کریم، فعل اَقْسَمَ یا اَقْسَمُوا به کار رفته، و کاربرد آن شکل کلیشه ای تکرار شونده را به خود گرفته است. از این جمله، یکی صورت مکرر «اَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ» است که در ۵ آیه از قرآن کریم دیده می شود:

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى  
اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضِيقُوا عَلَيَّ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ تَادِمِينَ \*  
وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهْؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ  
أَعْمَالُهُمْ فَأُصِيبُوا خَاسِرِينَ (مائده، ۵۲-۵۳).

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ \* وَلَا تَسُبُّوا  
الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ  
إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ  
آيَةٌ لَيُؤْمِنَنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ (انعام،  
۱۰۷-۱۰۹).

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أُعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ  
وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ \*  
إِنْ تَحَرَّضَ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يَضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ \* وَأَقْسَمُوا  
بِاللَّهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعَدَّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا

يُغْلَمُونَ \* لِيَبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ (نحل، ۳۹-۳۶).

وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ \* وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنِ أُمِرْتَمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُفْسِمُوا طَاعَةَ مَعْرُوفَةً إِنَّ اللَّهَ حَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (نور، ۵۲-۵۳).

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنِ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنَ الْإِثْمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا تَفُورًا \* اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّةَ الْأُولَىٰ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (فاطر، ۴۲-۴۳).

از این پنج آیه، در آیات دوم، سوم و پنجم فاعل اقسام مشرکان، و در آیه های اول و چهارم منافقان هستند. جارّ و مجرور «لِللَّهِ» به وضوح معنای سوگند را نشان می دهد و مرجع آن — یعنی مَقْسَمٌ — به — «اللَّهِ» است. تعبیر «جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» به تفسیر مشهور، «سخت ترین سوگندها» ست (صفی پوری، ۱۲۹۶ق، ۱/۲۰۷؛ یا حقی، ۱۳۸۹، ۲/۶۲۸). در همه موارد بدون استثنا سخن از سوگندی باطل از سوی تباهاکاران است و معنای جانبی منفی دیده می شود.

دومین صورت مکرر، کلیشه «أَقْسَمَ + جمله (فعلیه یا اسمیه)» است که آن را در چهار آیه می توانیم ببینیم:

وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ \* وَنَادَى الْأَعْرَابُ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسَيِّمَاتِهِمْ قَالُوا مَا أَعْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ \* أَهْوَلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَخَزَنُونَ (اعراف، ۴۷-۴۹).

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُنِجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ (ابراهيم، ۴۴).

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ (روم، ۵۵).

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ (قلم، ۱۷).

در سه آیه نخست، فاعل اقسَمَ اهل دوزخ هستند و در آیه اخیر، کسانی که در دنیا مورد عذاب الاهی قرار گرفته‌اند. پس وجه مشترک آنها تباهاکار بودن سوگند خورنده است. در هر چهار آیه، متعلق «اقسم» در قالب یک جمله خبری بیان شده که این جمله، حاکی از وقوع رخدادی در آینده یا گذشته است. وجه مشترک دیگر در همه، اخبار به گزارف و دروغ است. به جز آیه ۵۵ سوره روم (مورد سوم)، در سه مورد دیگر به وضوح جمله خبری مربوط به وقایع آینده، و دقیقاً مصداق پیش گویی یا کهنات کردن در معنایی تعمیم یافته است. بازگردان این افعال به سوگند خوردن — با وجود این که غالباً پیشینیان چنین ترجمه کرده‌اند — تکلف آمیز است و وجهی برای قسم وجود ندارد.

مورد سوره روم که ناظر به اخباری مربوط به گذشته است، ظاهراً نوعی کاربرد استعاری از مبدأ پیش گویی به مقصد گزارف گویی در باره گذشته است. با وجود آن که پیشینیان غالباً قسم در این آیه را به معنای سوگند بازگردانده‌اند، ولی این عملکرد از آن رو است که معنای کهنات کردن در عربی مدرسی منسوخ شده است و لغویان بر کاربرد کهن این ماده در عربی قرآنی وقوف کافی نداشته‌اند. در باره کاربرد اقسَم در سوره روم، ناظر به مدعای مجرمان در روز قیامت مبنی بر این که مدعی هستند جز ساعتی درنگ نکرده‌اند، باید گفت نه چنین سوگندی در عرصه قیامت محلی دارد و نه ساختار نحوی جمله، شبیه به کاربردهای اقسَم در معنای سوگند است.

#### ب) کاربردهای تعاملی و حقوقی سوگند

در دو آیه از قرآن کریم نیز، کاربرد تعاملی سوگند را می‌توان دید:

فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا  
رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ \* وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي  
لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ (اعراف، ۲۰-۲۱).

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ \* قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ  
لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (نمل، ۴۸-۴۹).

در این آیه ها ماده ق س م در بابهای تعاملی مفاعله و تفاعل قرار گرفته، و به نوعی سوگند خوردن در فضای گفت و گویی منجر شده است. در آیه نخست، ابلیس در گفت و گو با آدم و حوا، سوگند خورنده است و در واقع «برای آنان» — یعنی برای متقاعد کردن مخاطب مُعَيَّن در فضای مکالمه — قسم خورده است. در آیه دوم کافران قوم ثمود در یک گردهمایی برای آسیب رساندن به پیامبر خود و پیروانش، با یکدیگر هم قسم شده اند. سوگند خورنده در هر دو آیه تباهاکارانند، سوگند همچنان به گزاف است و قسم معنای منفی را حمل می کند.

در دو آیه از قرآن نیز، می توان کاربرد سوگند در بافت حقوقی را مشاهده کرد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ  
مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ  
تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ اُرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى  
وَلَا تَكُنُمْ شُهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآتِمِينَ \* فَلِنْ عَثِرَ عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَانِ  
يُقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ  
شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (مائده، ۱۰۶-۱۰۷).

در این دو آیه، کاملاً یک بافت دادرسی در خصوص قوانین وصیت و احقاق حقوق وارثان در صورت تعدی وصی وجود دارد. فارغ از پیچیدگیهای موجود در تفسیر آیه و تفاوت برداشتهای فقهی از آن، این اندازه روشن است که اقسام در این دو آیه به معنای سوگند یاد کردن، و مرجع قسم نیز — مانند همان چهار آیه ای که در آنها «اقسام + جمله

(فعلیه یا اسمیه) به‌کلر رفته بود — الله است. اما موضوع قسم نه یک گزاره در بارهٔ رخداد‌های آینده یا گذشته، بلکه یک مدعای حقوقی است. ضمناً، آغاز شدن آیه با «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» نشان از آن دارد که دستکم طیفی از سوگند خورندگان از مؤمنان هستند. تعبیر «شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ» نیز، حکایت از آن دارد که این گونه سوگند خوردن در رسیدگی به دعوی از این دست، به‌عنوان یک رویه پیشنهاد شده است. با این‌همه، در این قسم، شخص در ازای قبول ادعایش، خطر آسیب ماوراء الطبیعی را می‌پذیرد و بدین ترتیب خود را به‌شرط دروغ بودن مدعایش نفرین می‌کند. در واقع، مسئله در این قسم نه تقدیس و دنبال کردن اهداف تعالی‌جویانه، بلکه فصل خصومت با پذیرفتن خطر لعنت است. این آیین قابل مقایسه با لعان است که در آن زوجین با آیین خاصی یکدیگر را لعن می‌کنند؛ بدین صورت که شوهر با قَسَم‌هایی، نسبت زنا به‌زنش را مورد تأکید قرار می‌دهد و زن متقابلاً با سوگندهای مشابه خود را از این اتهام بری می‌سازد. قرآن کریم به‌صراحت در این باره تعبیر «لعنة» (نفرین) را به‌کار برده است (نور، ۷).

#### پ) صورت لا أقسم

سنخ دیگر، صورت مکرر «لا أقسم ب...» است که در ۸ آیه از قرآن کریم تکرار شده، و مُتَعَلِّقٌ قَسَمٌ نیز در آنها هشت امر متفاوت است:

- ✓ فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ \* وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَغْلَمُونَ عَظِيمٌ (واقعه، ۷۵-۷۶)؛
- ✓ فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ \* وَمَا لَا تُبْصِرُونَ (حاقه، ۳۸-۳۹)؛
- ✓ فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ (معارج، ۴۰)؛
- ✓ لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ \* وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ (قیامه، ۲-۱)؛
- ✓ فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ \* الْجَوَارِ الْكُنَّسِ (تکویر، ۱۵-۱۶)؛
- ✓ فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ (انشقاق، ۱۶)؛
- ✓ لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ \* وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (بلد، ۲-۱).



در این میان، متعلّق شش مورد از قَسَمها مخلوقات خداست؛ مورد سوره حاقه در بخش «لا یبصرون»، ظرفیت بازگشتن به خداوند را نیز دارد؛ ولی مورد سوره معارج بیش تر از این ظرفیت برخوردار است و شماری از تفاسیر به وضوح آن را به خداوند متعال بازگردانده‌اند (برای نمونه، رک: کاشانی، ۱۰ بی تا، ۱۴؛ کاشفی، بی تا، ۱۲۹۷) «سوگند می‌خورم به آفریدگار مشرق‌ها که مر آفتاب راست ... و خداوند مغربها که آفتاب را هست». بر اساس این بر داشت از آیه، سوگند خورنده به خود قسم خورده است. به هر روی، باید توجه داشت همه اموری که متعلّق قَسَم در این آیات هستند، در سیاق قرآنی از تعظیم و گاه تقدیس برخوردارند و هیچ وجهی برای تنقیص آنها وجود ندارد.

وجه مشترک در این گروه، سیاق نفی — دستکم در ظاهر عبارت — در فعل قسم است و در همه موارد، سوگند خورنده خداست که با صیغه متکلم به خود اشاره کرده است. از همین جهت، می‌توان بدون آن که نیاز به گشودن گروه دیگری باشد، تک آیه زیر را نیز به این گروه ملحق کرد که در آن، قَسَمی که ظاهراً سوگند خورنده اش خداست، در سیاق پرسش و نه اثبات آمده است:

وَالْفَجْرِ \* وَبِالْأَسْمِ \* وَالشَّمْعِ وَالْوُتْرِ \* وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ \* هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ  
(فجر، ۵-۱).

آیات گروه «لا أقسم» در طی سده‌های متمادی همواره از نظر ترکیب نحوی محل بحث و چالش مفسران و نحو یان بوده‌اند؛ از آن حیث که عموماً مفسران تمایل داشته اند از این سیاق معنای اثبات سوگند بفهمند، در حالی که ظاهر عبارت نفی آن است. گاه مسئله را با قرائت حل کرده‌اند؛ مانند روایت قُنْبُل از ابن کثیر و قرائت منقول از حسن بصری و عبدالرحمن أعرَج که لا أقسم را «لأقسم» خوانده‌اند و بر این پایه نحو یان به آسانی می‌توانستند لام را برای تأکید گیرند (طبری، ۱۴۱۲ق، ۲۹ / ۱۰۸؛ ابن خالویه، مختصر ...، ۱۵۱؛ ابو عمرو دانی، ۲۱۶). برخی چون ابوبکر بن عیاش با رویکرد نحوی کوشش داشتند این «لا» را که پیش از أقسم آمده است، تأکید بر قَسَم بشمارند. این دیدگاه چندان هواداری

نداشت (طبری، همانجا). برخی از نحویان کوفه «لا» را ردّ بر سخن پیش یادشدهٔ مشرکان می‌شمردند که پس از آن قسم ابتدا شده است؛ قولی که بعدها با استقبال گسترده‌ای روبه‌رو شد (طبری، همانجا). برخی از مفسران متقدم مانند سعد بن جبیر (طبری، ۱۴۱۲ق، ۲۹/۱۰۸) و نحویان چون کسایی و قوّاء «لا» را صلهٔ زائده گرفتند. این دیدگاه نیز با اقبال خوبی مواجه شد (فراء، ۱۹۸۰م، ۳/۲۰۷؛ ابن خالویه، ۱۳۶۰ق، ۲/۴۱۴). برخی چون ابو عبیده کوشیدند راه حل بلاغی برای آن بیابند و مثلاً «لا أقسم» را کاربرد مجازی به معنای «أقسم» بدانند (ابو عبیده، ۱۳۸۱ق، ۲/۲۷۷)؛ دیدگاهی که در حاقّ خود همان سخن پیشین بود. برخی از مترجمان نیز کوشیدند به جای ترجمهٔ اِخباری، با ارائهٔ ترجمهٔ پرسشی یا التزامی مشکل را برای فارسی‌زبانان حل کنند؛ مانند ترجمه‌های زیر برای آیهٔ ۷۵ سورهٔ واقعه:

✓ سوگند نخورم به افتادن ستارگان؟ (ابوالفتح رازی، ۱۳۷۱، ۱۸/۹۳).

✓ پس نه سوگند یاد کنم به جای فرو آمدن ستاره‌ها؟ (ترجمهٔ قرن دهم، ۴۶۳).

در میان اقوال یادشده، آنچه از سوی مفسران و نحویان سده های پسین مقبولیت بیشتری داشت، یکی قول به زائده بودن لا، و دیگری ارجاع لا به نفی کلام پیشین کافران بود (نحاس، ۱۴۰۹ق، ۱/۱۳۳)؛ دو قولی که هر دو به شدت تکلف آمیز است. پیشنهاد مطالعهٔ حاضر آن است که در تمام موارد «لا أقسم» در قرآن کریم، این تعبیر به همان معنای ظاهری آن، بازگردانده شود؛ بدان معنا که خداوند از قسم خوردن به این امور اِبا داشته است.

در موردی مانند آیهٔ ۷۵ سورهٔ واقعه، تصریح شده که وجه قسم نخوردن آن است که اگر آگاه بودید، می دانستید این چه قسم عظیمی است (واقعه، ۷۵-۷۶) و در موردی مانند آیهٔ بلد، اشاره می شود چگونه می توان به این سرزمین قسم خورد؛ در حالی که تو — ای پیامبر! — در آن ساکن هستی (بلد، ۲-۱).

### نتیجه

مطالعهٔ حاضر با تکیه بر تحلیل‌های معناشناسی تاریخی و فرهنگی، نشان می‌دهد که در زبان عربی قرآنی، ماده ق س م افزون بر بخش کردن و جدا کردن، در کنار معنای سوگند

خوردن، در برخی کاربردها معنای کهنانت و پیش گویی کردن نیز دارد. معنای سوگند خوردن نیز در عربی قرآنی متناسب با سابقه سامی آن، حامل بار منفی است. در این ماده، در انتقال از عربی قرآنی به عربی مدرسی، کاربرد به معنای پیش گویی کردن و کهنانت کردن به کلی متروک شده، و کاربرد به معنای سوگند خوردن دچار ارتقای معنا و خنثاسازی بار منفی معنایی شده است؛ تغییراتی که در منابع لغت و به طور کلی سنت مطالعاتی مغفول مانده است.

همه کاربردهای قسم در قرآن کریم به جز گروه پنجم که محل بحث هستند، این بار معنایی منفی را با خود حمل می کنند. بر این پایه، وجهی ندارد که در آیات گروه پنجم، از قسم خوردن به امور عظیم و شریف عالم سخن به میان آید و ترجیح با حمل عبارت «لا اقسیم» بر همان معنای ظاهری آن است.

در مجموع باید گفت مدلول ماده اقسیم نسبت به معنای امروزی که ما از سوگند خوردن می فهمیم، اخص است و از آنجا که در فارسی، سوگند بیشتر بار ارزشی مثبت دارد و معنایش در حد ترادف نزدیک با معنای لعنت و نفرین است، ترجمه آن در فارسی به نفرین، شایسته تر است.

### منابع

#### قرآن کریم؛

ابن تیمیه، احمد، *مجموعه فتاوی ابن تیمیه، به کوشش عبدالرحمن بن محمد العاصمی، قاهره، مکتبه ابن تیمیه.*

ابن جزری، محمد، *غایة النهایة، به کوشش برگشترسر، قاهره، ۱۳۵۲ق، ۱۹۳۲م.*

ابن خالویه، حسین، *اعراب ثلاثین سورة، حیدرآباد دکن، ۱۳۶۰ق.*

\_\_\_\_\_ *مختصر فی شواذ القرآن، به کوشش برگشترسر، قاهره، ۱۹۳۴م.*

ابوعبیده، معمر، *مجاز القرآن، به کوشش محمد فؤاد سزگین، قاهره، ۱۳۷۴-۱۳۸۱ق.*

ابو عمرو دانی، عثمان، *التیسیر، به کوشش اتو پرتسل، استانبول، ۱۹۳۰م.*

ابو الفتوح رازی، حسین، *روح الجنان و روح الجنان* به کوشش محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، ۱۳۷۱ ش.

انوری، حسن و دیگران، *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران، ۱۳۸۱.

پاکتچی، احمد، «رویکردی ریشه شناختی به گونه‌های خشونت کلامی با محوریت مفهوم سخن گفتن»، *مجموعه مقالات نخستین همایش ملی خشونت کلامی*، به کوشش گلرخ سعیدنیا و آزاده میرزایی، تهران، ۱۳۹۵.

\_\_\_\_\_ «مفهوم روسی *счастье* در بوت‌ه معناشناسی تاریخی»، *پژوهش زبانهای خارجی*، شم ۱۴، بهار و تابستان ۱۳۸۲.

*ترجمه قرآن (قرن دهم هجری)*، به کوشش علی رواقی، تهران، ۱۳۸۳.

حاجی خلیفه، *کشف الظنون*، استانبول، ۱۹۴۱-۱۹۴۳ م.

حسن دوست، محمد، *فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی*، تهران، ۱۳۸۳.

حکیم ترمذی، محمد، *نوادر الاصول* به کوشش عبدالرحمن عمیره، بیروت، ۱۹۹۲ م.

سمعانی، منصور، *تفسیر*، به کوشش یاسر بن ابراهیم و غنیم بن عباس بن غنیم، ریاض، ۱۴۱۸ ق، ۱۹۹۷ م.

سیوطی، عبدالرحمن، *الاتقان*، به کوشش محمد ابو الفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۸۷ ق، ۱۹۶۷ م.

شیخ طوسی، محمد، *التبیان*، به کوشش احمد حبیب قصیر عاملی، نجف، ۱۳۸۳ ق، ۱۹۶۴ م.

صفی پوری، عبدالرحیم بن عبدالکریم، *منتهی الارب*، چ سنگی، تهران، ۱۲۹۶-۱۲۹۸ ق.

طاشکیری زاده، احمد، *مفتاح السعادة* حیدرآباد دکن، ۱۳۹۷ ق.

طبری، محمد، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۲ ق.

فراء، یحیی، *معانی القرآن*، به کوشش محمد علی نجار و احمد یوسف نجاتی، قاهره، ۱۹۸۰ م.

فراهی، عبدالحمید، *امعان فی اقسام القرآن* دمشق، ۱۴۱۵ ق.

فیروزآبادی، محمد، *القاموس المحیط*، به کوشش نصر الهورینی، قاهره، ۱۳۴۴ ق.

قنوجی، محمد صدیق، *ایجد العلوم*، به کوشش عبدالجبار زکار، بیروت، ۱۹۷۸ م.

کاشانی، فتح الله، *منهج الصادقین*، تهران، کتابفروشی اسلامیه.

کاشفی، حسین، *مواهب علیه* سراوان، کتابفروشی نور.